۵



امّ سلمه

همسر گرامی رسول خدا

حسین عراقی نسب

بسم الله الرحمن الرحیم

ام سلمه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله

نویسنده:

حسین مرادی نسب

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ام سلمه همسر گرامی رسول خدا صلی‌الله علیه وآله

مشخصات کتاب

سرشناسه : مرادی‌نسب، حسین، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : ام سـلمه صلی‌الله علیه وآله همسر گرامی رسول خدا/ حسین مرادی‌نسب؛ [تهیه و تنظیم] حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مرکز تحقیقات حج.

مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.؛ ۹/۵×۱۹ س‌م.

فروست : زنان اسوه؛ ۵.

شابک : ۶۰۰۰ ریال۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۶۰-۸ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : اسماء بنت یزید، - ۳۰؟ق.

شناسه افزوده : حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. مرکز تحقیقات حج

رده بندی کنگره : BP۵۲/۲ /الف۵۳م۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۰۵۶۱۷

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

دیباچه

ص: ۷

شناخت و پیروی از اسوه‌های دینی جایگاه مهمی در تعلیم و تربیت اسلامی دارد و سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است. پر آشکار است که سیره اولیای الهی به ویژه اهل بیت خاندان وحی (علیهم السلام) به عنوان متقن‌ترین آموزه‌های تربیتی و اساسی‌ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت‌های زندگی آنان و بهره گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می‌تواند زمینه‌های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این‌رو پژوهش در آثار اولیای الهی به ویژه جست‌وجو در احوال خاندان پاک نبوت که در دامان پر مهر آنان کامل‌ترین انسان‌ها پرورش یافته‌اند به منظور الگو گیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ و سیره مرکز تحقیقات حج در راستای

ص: ۸

ایفای رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل‌بیت (علیهم السلام) دست به انتشار شرح حال عده‌ای از مردان و زنان انسان‌ساز زده است که از جمله آنان شرح حال حضرت ام سلمه (س) همسر گرامی رسول خدا (ص) است.

در پایان مرکز تحقیقات حج بر خود لازم می‌داند که از نویسنده و پژوهشگر محترم حسین مرادی‌نسب، محقق گروه تاریخ پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش نموده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه تاریخ و سیره

ص: ۹

مقدمه

تأثیرگذاری زنان در زمینه‌های گوناگون در صدر تاریخ اسلام، موضوعی بسیار مهم است؛ زیرا برخی از آنان با نقش‌های مثبت یا منفی خود در جهت‌گیری حاکمیت و مردم مؤثر بوده و حتی برخی از آنان باعث فتنه و جنگ شده‌اند که نمونه‌های آن در تاریخ فراوان است. این نوشتار به تأثیرگذاری مثبت ام‌سلمه، از همسران رسول خدا (ص) می‌پردازد و الگویی پیش روی زنان جامعه امروز می‌نهد و روشن خواهد ساخت که با پیروی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) به مقام والای معنویت و انسانیّت می‌توان دست یافت.

ص: ۱۰

شخصیت امّ‌سَلَمه

وی یکی از برترین همسران رسول خدا (ص) پس از حضرت خدیجه (س) و از زنان بزرگواری بود که در عصر خود از فقهیان به شمار می‌رفت. (۱) او پس از رحلت رسول خدا (ص) در سال یازدهم هجری قمری، از حریم ولایت دفاع کرد و از همین روی نزد ائمه اطهار (علیهم السلام) از منزلت و جایگاه والایی برخودار شد.

امام صادق (ع) فرمود:

کتاب‌های رسول خدا (ص) نزد علی (ع) بود و هنگامی که آن حضرت به عراق رفت، آنها را به امُ‌سلمه سپرد و هنگامی که علی (ع) به شهادت رسید، او آنها را به فرزندش امام حسن (ع) و آن امام بزرگوار آنها را به برادرش امام حسین (ع) داد و

۱- سیر اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبی، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

ص: ۱۱

پس از او به امام سجاد و پس از آن امام بزرگوار به پدرم رسید. (۱) رسول خدا (ص) به خاطر رازداری امّ‌سلمه، وی را از شهادت امام حسین (ع) آگاه کرد و در قداست و عظمت این بانوی بزرگ همین بس که امام حسین (ع) نیز هنگام هجرت از مدینه به مکه در سال شصتم هجری قمری «ودایع امامت» را نزد آن بانو سپرد تا وی آنها را پس از شهادتش به فرزند بزرگوارش امام سجاد (ع) بدهد.

۱- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن الصفا، ص ۱۸۲.

ص: ۱۲

تبار و خاندان امّسلمه

نام وی هند و نسبش به دختر ابوامیّه (حذیفه یا سهل) (۱) بن‌مغیرهٔ بن‌عبدالله بن‌عمر، از تیره بنی‌مخزوم به قبیله قریش می‌رسد. (۲) برخی از مورخان نام او را رَمْلَه دانسته‌اند، اما این نام نادر است و او بیشتر به کنیه‌اش، امّسلمه خوانده می‌شود. (۳) زمان تولد او را ده سال، پیش از بعثت رسول خدا (ص) می‌توان گمان زد؛ زیرا وی ۸۴ سال عمر کرد و در سال ۶۱ ه. ق درگذشت. (۴) پدرش از بزرگان و بخشندگان عرب بود و از

۱- الجرح و التعدیل، ابوحاتم رازی، ج ۹، ص ۴۶۴.

۲- طبقات الکبری، محمد بن سعد، ج ۸، ص ۸۶؛ جمهرهٔ انساب العرب، علی بن احمد بن حزم، ص ۱۴۶.

۳- اصابه، احمد بن حجر، ج ۸، ص ۳۴۲.

۴- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۸۷؛ انساب الاشراف، احمد بن یحیی البلاذری، ص ۴۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

ص: ۱۳

همین روی به «زادالرکب» ملقب شد. (۱) مادرش عاتکه دختر عامر بن ربیعهٔ از قبیله کنانه و خودش (۲) دخترعمه عاتکه‌بنت عبدالمطلب و دخترعموی ابوجهل بود (۳) و با ابوسلمه مخزومی؛ یعنی برادر رضاعی رسول‌خدا (ص) (۴) ازدواج کرد.

۱- المحبر، محمد بن حبیب البغدادی، ص ۱۷۷؛ اسد الغابه، علی بن محمد بن اثیر، ج ۷، ص ۳۲۹.

۲- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۸۶؛ المحبر، ص ۸۳.

۳- اعلام الوری باعلام الهدی، فضل بن حسن الطبرسی، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۸۷.

ص: ۱۴

هجرت به حبشه

امّ‌سلمه و همسرش ابوسلمه همراه با برخی از دیگر مسلمانان که شکنجه و آزار مشرکان مکه را تاب می‌آوردند، از نخستین کسانی بودند که به فرمان پیامبر اکرم (ص) به حبشه رفتند (۱) و در آنجا از آن دو فرزندانی به نام‌های زینب، سَلَمه، عُمَر، دُرَّه به دنیا آمدند. (۲) زینب بعدها از فقیهان مدینه (۳) و سَلَمه از والیان و یاوران حضرت علی (ع) شد.

حبشه سرزمینی بود که پیامبر اکرم (ص) آن را برای مسلمانان امن یافت. از این رو، به مسلمانان فرمان داد به آنجا هجرت کنند تا از آزار مشرکان مکه برکنار

۱- سیره ابن‌هشام، محمد بن اسحاق، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۳۴۹.

۲- سیره ابن‌هشام، ج ۱، ص ۳۴۹؛ ج ۴، ص ۲۹۴؛ انساب الاشراف، ص ۴۳۰؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۷۸.

۳- تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل البخاری، ج ۵، ص ۲۸۱.

ص: ۱۵

باشند. امّ‌سلمه می گوید:

مشـرکان مکه بر نومسـلمانان سـخت می گرفتنـد و پیامبر اکرم (ص) نیز نمی‌توانست آنان را از آزار مشـرکان دور کند. از این‌رو، به آنان فرمود در سـرزمین حبشه پادشاهی است که به کسـی ظلم نمی کند. به آنجا بروید تا اینکه خداوند در کار شـما گشایشـی پدید آورد. (۱) نخستین گروه از مسلمانان مانند امّ‌سلمه و همسرش به حبشه کوچیدند. (۲) وی درباره وضع سکونت مسلمانان در آنجا و توطئه نمایندگان قریش با درباریان و کشیشان و پشتیبانی نجاشی از مسلمانان گزارش بلندی عرضه کرده است:

«ما، در حبشه آسوده و بدون هراس از آزار مشرکان و سخنان ناهنجار آنان می‌زیستیم و به عبادت خدای می‌پرداختیم، اما قریش که از وضـع مـا آگـاه شـد و پس از جلسـه‌ای در ایـن بـاره برای بازگردانـدن مـا، دو تن از مردان چالاـک و زیرک خـود را بـا هـدایای گران‌بهای بسیاری که ویژه مکه بود، مانند پوست‌های پر بهای طائف به دربار نجاشی فرستاد و به هر یک از

۱- السیرة النبویة، اسماعیل بن کثیر، ج ۲، ص ۱۷.

۲- سیره ابن‌هشام، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۳۴۹.

ص: ۱۶

درباریان او نیز هدیه داد.

هدایا را عبدالله بن ابی‌ربیعهٔ و عمرو بن‌عاص به حبشه آوردند. سران قریش به آنان سفارش کرده بود پیش از اینکه نزد نجاشی بروند و با او سخن گویند، هدایای درباریان را بدهند و ماجرا را به آنان بگویند و با خود همراهشان کنند، آن‌گاه نزد نجاشی بروند و هدایای او را بدهند و پیش از سخن‌گفتن نجاشی با مهاجران از او بخواهند که آنان را تسلیم کند.

فرستادگان قریش به حبشه آمدند و پیش از اینکه نزد نجاشی بروند، هدایای درباریان را به صاحبانشان رساندند و به هر یک از آنها جداگانه گفتند: «داستان کار ما این است که گروهی از جوانان نادان و سفیهان قوم ما به تازگی از دینِ پدران خود دست کشیده و به دین تازه‌ای روی آورده‌اند که نه دین شما (مسیحیت) است و نه دین ما. آنان پنهانی از مکه فرار کرده و به حبشه نزد نجاشی آمده‌اند. اکنون سران و بزرگان قریش ما را نزد پادشاه فرستاده‌اند تا آنان را به مکه بازگردانیم. از این‌رو، هنگامی که نزد پادشاه رفتیم، شما نیز ما را در این باره کمک و نظر شاه را با ما هم‌سو کنید تا پیش از احضار مهاجران به دربار، آنان را به ما بسپرد؛ زیرا به مذاکره و احضار آنان نیازی

ص: ۱۷

نیست و بزرگان قریش که ما را برای برگرداندن آنان فرستاده‌اند، به وضع و ویژگی‌های آنان آشناتر و داناتر از شمایند».

درباریان نجاشی درباره کمک به نمایندگان قریش وعده دادند و سرانجام زمینه را برای دیدار آنان با شاه فراهم آوردند. نجاشی هدایای قریش را پذیرفت و از وضع آنان پرسید! آنان گفتند: «ای پادشاه! گروهی از جوانان نادان ما از دین خود دست کشیده و دینی جز دین ما و شما برگزیده و از ترس ما در مکه نمانده و به کشور شما گریخته‌اند. اکنون بزرگان آنان؛ یعنی پدران و عموها و رؤسای عشیره و قبیله‌هایشان ما را نزد شما فرستاده‌اند تا آنان را نزد قریش بازگردانیم؛ زیرا قریش به وضع آنان آگاه است».

سکوت مجلس را فرا گرفت و عبدالله و عمرو بن‌عاص از این نگران شدند که نجاشی مهاجران را بخواهد و سخنانشان را بشنود. درباریان به کمک فرستادگان قریش آمدند و گفتند: «ای پادشاه! این فرستادگان به راستی سخن گفتند و بزرگان قومِ آنان به وضع‌شان داناتر از مایند و کارشان نیز به دست آنان است؛ پس شایسته است که آنان را به دست این فرستادگان بسپاری تا به دیارشان بازگردانند و به

ص: ۱۸

دست بزرگانشان بسپارند!»

نجاشی از این سخنان خشمگین شد و گفت: «به خدا تا من ایشان را نبینم و سخنانشان را نشنوم، تسلیمشان نخواهم کرد. آنان در پناه منند؛ پس باید از آنان درباره سخنان این دو نفر بپرسم، اگر سخن این دو راست باشد، آنان را به این دو می‌سپارم وگرنه، از آنان دفاع خواهم کرد و تا هر زمان که خواسته باشند، در سرزمین من در آسایش می‌توانند به سر برند».

پادشاه حبشه مهاجران را به مجلس خویش فراخواند. آنان در انجمنی درباره چگونگی سخن گفتن با نجاشی به مشورت پرداختند و سرانجام تصمیم گرفتند که از روی صدق سخن بگویند و فرموده‌های رسول خدا (ص) را بی‌کم و کاست باز گویند.

کشیش‌ها پیرامون پادشاه نشسته و انجیل‌ها را پیش روی خود باز کرده بودند، مهاجران یک یک در جای خود قرار گرفتند. پادشاه به آنان گفت: «این چه دینی است که شما بدان گرویده‌اید که نه دین قوم و عشیره شما است و نه دین من و نه دین هیچ یک از دیگر ملت‌ها؟»

جعفر بن ابی‌طالب گفت: «پادشاها! ما مردمی بودیم که به وضع زمان جاهلیت زندگی می‌کردیم؛

ص: ۱۹

بت [سنگی و چوبی] می‌پرستیدیم، گوشت مردار می‌خوردیم، به کارهای زشت می‌پرداختیم، پاس خانواده و ارحام خود را نگاه نمی‌داشتیم، با همسایگان‌مان بد رفتاری می‌کردیم، نیرومندان به ضعیفان و ناتوانان زور می‌گفتند و ....

این وضع ما بود تا اینکه خدای بزرگ پیامبری از میان ما برگزید؛ کسی که نسبش را می‌شناختیم و به راستی و امانت‌داری و پاک‌دامنی او باور داشتیم. این پیامبر گرامی، ما را به سوی خدای یگانه و عبادت و باور به یگانگی او فرا خواند و به ما گفت: دست از پرستش بت‌های سنگی و معبودهای پدرانتان بردارید و به راست‌گویی و امانت‌داری و صله رحم، نیکی به همسایه، خودداری از محرمات، جلوگیری از خون‌ریزی و آدم‌کشی و پرهیز از فحشا، زورگویی، خوردن اموال یتیمان و متهم ساختن زنان پاک‌دامن و ... فرمان داد. ما که با قهر و ستم و سخت‌گیری اینان روبه‌رو شدیم و دیدیم که ما را از اجرای تکلیف‌های دینی باز می‌دارند، به کشور شما آمدیم و از میان همه پادشاهان دنیا، شما را برگزیدیم و به عدالت شما پناه آوردیم، بدین امید که در سایه عدل و داد شما، کسی به ما ستم نکند!»

ص: ۲۰

جعفر بن ابی‌طالب دیگر سخن نگفت و سکوت کرد. نجاشی گفت: «آیا از گفته‌های پیغمبرتان چیزی به یاد داری؟» جعفر گفت: آری، نجاشی گفت: «بخوان! جعفر بخشی را از آغاز سوره «کهیعص» [مریم] خواند».

امّ‌سلمه (راوی حدیث) می‌گوید: «نجاشی از شنیدن آیات قرآن چندان گریست که قطرات اشک ریش و صورتش را فرا گرفت و کشیشان پیرامون او نیز چنان گریه می‌کردند که صفحه‌های انجیل‌های پیش‌رویشان از اشک تر شد. سپس نجاشی به مهاجران روی کرد و گفت: «آنچه پیغمبر شما آورده، با آنچه عیسی بن‌مریم آورده است، هر دو از یک جا سرچشمه گرفته‌اند. آسوده‌خاطر باشید که به خدا قسم هرگز شما را به این دو نخواهم سپرد».

فرستادگان قریش ناامید از نزد نجاشی بیرون رفتند و بسیار غمگین می‌نمودند. عمرو بن‌عاص رو به عبدالله بن ابی‌امَیّه گفت: «به خدا فردا بار دیگر نزد نجاشی می‌روم و ریشه آنان را می‌زنم!» عبدالله که مرد دل‌سوز و مهربانی بود، به وی گفت: «نه! این کار را نخواهیم کرد. اگرچه اینان در دین‌گزینی با ما مخالفت کرده‌اند، با ما پیوند خویشاوندی و بستگی خانوادگی

ص: ۲۱

دارند». عمرو بن‌عاص گفت: «من چنین خواهم کرد؛ فردا نزد او می‌روم و به او خبر می‌دهم که اینان معتقدند عیسی بنده خداست!» فردای آن روز عمرو بن‌عاص نزد نجاشی رفت و به او گفت: «پادشاه! این نادانان درباره حضرت عیسی سخن شگفتی می گویند. شما کسی را نزد آنان بفرستید و نظرشان را در این باره بپرسید». فرستاده‌نجاشی نزد مهاجران آمد و پیام نجاشی را به آنان رساند. مهاجران که تازه آسوده‌خاطر شده بودند، دوباره اندیشیدند و گفتند که درباره حضرت عیسی به نجاشی چه پاسخ دهیم؟ همه گفتند: «همان که خداوند در قرآن فرموده است. هر چه بادا باد». چون نزد نجاشی آمدند وی رو به ایشان گفت: «شما درباره عیسی بن‌مریم چه می گویید؟»

جعفر بن ابی‌طالب گفت: «ما همان را گوییم که پیامبرمان از سوی خدای بزرگ برای ما آورده است؛ یعنی ما معتقدیم که حضرت عیسی بنده و پیامبر و روح خدا و کلمه الهی فرستاده بر مریم بتول است».

نجاشی دست خود را به سوی چوبی روی زمین دراز کرد و آن را برداشت و گفت: «به خدا فاصله سخنی که تو درباره عیسی گفتی با حقیقت، از درازای

ص: ۲۲

این چوب نمی‌گذرد (سخن حق همین است)».

این سـخن نجاشی بر کشیشان سخت آمد. به یکدیگر نگاه کردند و نجاشی که متوجه نگاه آنان به یکدیگر شده بود به آنان گفت: «اگرچه بر شـما سـخت است». سپس به مهاجران گفت: «شـما با خاطر آسوده در هر جایی از حبشه برویـد و بدانیـد که در پناهید و کسـی نمی‌توانـد به شـما آسیب برسانـد!» آن‌گاه به درباریـانش گفت: «هـدایای این دو نفر را پس دهیـد؛ چون ما را به آنها نیازی نیست». بنابراین، فرستادگان قریش شرمنده و دست خالی به مکه بازگشتند».

ام سلمه می‌گوید: «پس از اینکه فرستادگان قریش به مکه بازگشتند، ما در آسایش و امنیت کامل زندگی می‌کردیم». (۱) امّ‌سلمه و شوهرش و برخی از دیگر مسـلمانان پس از مدتی سکونت در حبشه، به امید اینکه مسلمانان مکه در آسایش و امنیت به سر می‌برند، بدان‌جا بازگشـتند. اگرچه شـماری از آنان از پشتیبانی قبیله خود برخوردار و از آزار و اذیت مشـرکان برکنار بودند، بیشتر مسلمانان مکه پیوسته رنج و عذاب می‌دیدند تا اینکه رسول خدا (ص) در سال سیزدهم

۱- سیره ابن‌هشام، صص ۳۵۷- ۳۶۱.

ص: ۲۳

بعثت درباره هجرت به مدینه فرمان داد.

ابوسلمه نخستین کسی بود که به دستور رسول‌خدا (ص) بدان‌جا هجرت کرد. او یک سال پیش از بیعت دوم عقبه، از حبشه به مکه بازگشت و از اسلام آوردن انصار در مدینه آگاه شد و به دلیل برکنار ماندن شکنجه و آزار قریش به مدینه رفت.

امّسلمه همسر او نقل می‌کند: «روزی که شوهرم می‌خواست به مدینه هجرت کند، شترش را آماده کرده، مرا و سپس فرزند خود سَلَمهٔ را برآن سوار کرد و به راه افتادیم. هنگامی که قبیله بنی‌مغیره چنین دیدند، مانع حرکت من شدند و پس از درگیری با ابوسلمه مرا از شتر پیاده کردند و با فرزندم سَلَمهٔ نزد خودشان بردند و ابوسلمه به تنهایی به سوی مدینه حرکت کرد. از سوی دیگر بنو عبدالاسد قبیله ابوسلمهٔ، نزد بنو مغیره آمدند و سلمه را خواستند و گفتند: ما نمی‌گذاریم سلمه که نسبش از سوی پدر به ما می‌رسد، نزد مادرش بماند. آنان پس از کشمکش فراوانی دست سَلَمه را گرفتند و با خود بردند و از این رو، میان من و شوهر و فرزندم جدایی افتاد.

زمان این جدایی نزدیک به یک سال بود و من در این مدت هر صبح از خانه بیرون می‌آمدم و در محله

ص: ۲۴

ابطح می‌نشستم و تا غروب برای شوهر و فرزندم می گریستم. روزی یکی از عموزادگانم از آنجا گذشت و وضع اسفناك مرا دید و نزد بنو مغیره رفت و به آنان گفت: این چه رفتاری است که میان او، شوهر و فرزندش فاصله انداخته‌اید؟ اعتراض او موجب شد که مرا (امّسلمه) آزاد کنند و بگویند: اگر بخواهی می‌توانی نزد شوهرت بروی.

بنو عبدالاسد نیز پس از آزادی من، فرزندم سَلَمه را به من بازگردانند و من سلمه را برداشتم و بر شتر نشستم و به سوی مدینه به راه افتادم.

کسی همراهم نبود و از این رو، سفر کردن برایم سخت می‌نمود، اما چاره‌ای نداشتم و با خود گفتم در راه با هرکس که برخوردم با او به مدینه می‌روم. با فرزندم به تنعیم آمدم و در آنجا عثمان بن‌طلحه را دیدم. او به من گفت: ای دختر ابُو امَیّهٔ کجا می‌روی؟ گفتم: به مدینه نزد شوهرم. پرسید: آیا کسی همراه توست؟ گفتم: جز خدای بزرگ و این فرزندم سلمه، کسی با من نیست! عثمان با دیدن وضع من گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم. افسار شترم را گرفت و به سوی مدینه حرکت کرد».

امّسلمه می گوید: «به خدا تا آن روز با مردی

ص: ۲۵

جوان‌مردتر و کریم‌تر از او سفر نکرده بودم؛ زیرا به هر منزلی که می‌رسیدیم، شترم را می‌خوابانید و خود به کناری می‌رفت تا من از آن فرود آیم. آن‌گاه می‌آمد و افسار شتر را می‌گرفت و به درختی می‌بست و سپس خود زیر درخت دیگری می‌آسود و هنگام رفتن برمی‌خاست و شتر را آماده می‌کرد و به نزد من می‌آمد، شتر را می‌خواباند و خود به کناری می‌رفت تا من سوار شوم و پس از اینکه سوار می‌شدم، نزدیک می‌آمد و افسار شتر را می‌گرفت و حرکت می‌کرد و بدین شیوه مرا تا مدینه برد.

هنگامی که به دهکده «قبا» رسیدیم، به من گفت: به سلامت وارد این دهکده شو که شوهرت ابوسلمه در اینجاست و خودش به مکه بازگشت. امّسلمه می‌گفت: به خدا قسم در اسلام هیچ خانواده‌ای به اندازه ما مصیبت ندید و من کریم‌تر از عثمان بن‌طلحه هم‌سفری ندیدم». (۱) ابوسلمه در سال دوم هجرت در مدینه جانشین رسول گرامی اسلام (ص) در غزوه «ذات العشیره» بود. (۲) وی در غزوه احد شرکت کرد و دستش آسیب

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۱۱۲- ۱۱۳؛ انساب الاشراف، صص ۲۲۱- ۲۲۳؛ اسدالغابه، ج ۸، ص ۳۲۹ به اختصار.

۲- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۸.

ص: ۲۶

دید (۱) و ازاین‌رو، در سال چهارم هجرت به شهادت رسید. امّسلمه هر ماه به منطقه احد می‌رفت و بر شهیدان آنجا سلام می‌کرد. (۲) «شَمّاس» پسر عموی امّسلمه بود که در جنگ بدر و احد شرکت کرد و رسول خدا (ص) درباره‌اش فرمود: شماس مانند سپر (جانفشان) بود؛ زیرا به هر سو نگاه می‌کرد، شماس را می‌دید که با شمشیر به جنگ و دفاع سرگرم است. شماس خود را سپر آن حضرت کرد تا اینکه به زمین افتاد و او را که هنوز اندک جانی داشت، به مدینه به خانه عایشه بردند. امّسلمه اعتراض کرد که پسر عموی مرا به خانه کس دیگری می‌برند؟ آن حضرت فرمود: او را به خانه امّسلمه ببرید و «شَمّاس» را بدان‌جا بردند و او در همان خانه درگذشت. (۳)

۱- مغازی، محمد بن عمر واقدی، ج ۱، صص ۳۴۰ و ۳۴۴.

۲- همان، ص ۳۱۴.

۳- طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۷.

ص: ۲۷

خواستگاران امّ‌سلمه

هنگامی که ابوسلمه به شهادت رسید، برخی از افراد درصدد بودند تا به خواستگاری امّ‌سلمه بروند. ابوبکر و عمر نیز از خواستگاران وی بودنـد. آنان پس از اینکه عـدّه وفات امّ‌سـلمه پایان یافت، از او خواسـتگاری کردند، اما او درخواست آنان را نپذیرفت. تا اینکه رسول خدا (ص) به خواسـتگاری‌اش آمد و او بدان حضرت پاسخ گفت. (۱) صداق وی مالی به بهای ده درهم بود. (۲) وی درباره خواستگاری پیامبر (ص) از خودش چنین گزارش داده است:

هنگامی که ابوسلمه زنده بود، روزی از نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت از پیامبر (ص) سخنی شنیده‌ام

۱- اسدالغابه، ج ۸، ص ۳۳۰.

۲- معرفة الصحابه، ج ۶، ص ۳۲۲۱.

ص: ۲۸

و ازاین‌رو خشنودم. از او خواستم که سخن آن حضرت را برایم بازگوید. وی گفت که پیامبر فرمودند: هر مسلمانی که مصیبتی می‌بیند، کلمه استرجاع را بر زبان براند و بگوید:

اللَّهُمَّ أجِرْنِی فِی مُصِیبَتِی وَ اخْلُف لِی خَیراً مِنهُ. (۱) خدایا در این مصیبت مرا پاداش ده و به جای از دست رفته‌ام بهتر از او را عنایت کن.

من سخن پیامبر اکرم (ص) را به خاطر سپردم تا آن‌گاه که شوهرم به شهادت رسید. سخنان او را به خاطر آوردم و با خود گفتم چگونه شوهری بهتر از ابوسلمه برایم پیدا می‌شود، هنگامی که عدّه‌ام پایان یافت.

روزی رسول خدا (ص) از من خواست که به خانه‌ام بیاید. من به دباغی پوستی سرگرم بودم. دستم را شستم و به آن حضرت برای ورود اجازه دادم. تشکی از چرم که داخل آن لیف خرما بود برای او گستردم و حضرت روی آن نشست. سپس مرا برای خود خواستگاری کرد. به او گفتم:

یا رسول‌الله! ممکن است مرا به شما رغبتی

۱- دعائم الاسلام، نعمان بن محمد المغربی، ج ۱، ص ۲۲۴.

ص: ۲۹

نباشـد؛ چون زنی غیرت‌مندم و می‌ترسم از من عملی سـر بزند که خداوند مرا عذاب کند. افزون بر این عمری بر من گذشـته است و فرزندانی دارم.

رسول خدا (ص) فرمود:

من در درازای عمر با تو یکسانم و در حقیقت بر من نیز عمری گذشـته است. فرزنـدان تو نیز فرزنـدان من به شـمار می‌روند. درباره غیرتت (که تصور می‌کنی باید به شوهر قبلی خود پای‌بند باشی و ازدواج نکنی) نیز از خداوند می‌خواهم که آن را از میان ببرد. (۱)

پس از اینکه حضـرت چنین فرمود، من خواسـتگاری او را پذیرفتم و آن حضـرت مرا به همسری خود در آورد. آن‌گاه امّ‌سلمه چنین گفت:

فَقَدْ أبدَلَنِیَ‌اللهُ بِأبِی‌سَلَمَةَ خَیراً مِنهُ رَسُولَ‌اللهِ. (۲) به تحقیق خداوند به جای ابوسلمه بهتر از او را که رسول خدا باشد، جایگزین کرد.

۱- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۴؛ تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۶۳.

۲- تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۶۳؛ بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۴۰.

ص: ۳۰

همراهی با پیامبر (ص) در جنگ‌ها

امّسلمه پس از ازدواج با پیامبر اکرم (ص)، همواره در کنار آن حضرت بود و به همین دلیل در بیشتر غزوات مانند خندق، مریسیع، صلح حدیبیه، خیبر، فتح مکه و حنین شرکت کرد. (۱) هنگامی که صلح‌نامه حدیبیه نوشته شد، حضرت از یاران مُحْرِم خود خواست که با قربانی کردن از احرام بیرون آیند و به آنان فرمود: «برخیزید و شتران خود را قربانی کنید سپس سرتان را بتراشید»، اما کسی به سخن آن حضرت گوش نمی‌داد.

امّسلمه فرمان آن حضرت را شنید و دید که برخی از افراد با فرمان ایشان مخالفت می‌کنند و آن حضرت را غمگین دید و به او گفت: «شما را چه

۱- مغازی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ ج ۲، صص ۴۶۴، ۵۹۲، ۷۰۹، ۸۶۸.

ص: ۳۱

شده است؟» رسول‌خدا (ص) فرمود:

ای امّ‌سلمه! درشگفتم از کسانی که به آنان می‌گویم شترانتان را قربانی کنید و سر خود را بتراشید تا از احرام بیرون آیید و جامه خود را بپوشید، اما آنان به سخنانم گوش فرانمی‌دهند.

امّ‌سلمه گفت: «ای رسول‌خدا! اگر شما شتر خود را نحر کنید، آنان نیز چنین خواهند کرد». (۱) یکی از شروط صلح‌نامه این بود که اگر کسی از اصحاب محمد (ص) به سوی قریش پناه برد، نباید به او بازگردانده شود، اما اگر کسی بدون اجازه ولیّ خود به محمد (ص) پیوست، وی باید او را به مکه بازگرداند. مشکلی برای بازگرداندن مردان نبود، اما درباره زنان هیچ سخنی در متن صلح‌نامه وجود نداشت.

از این روی یکی از زنان مکه به نام ام‌کلثوم، دختر عقبهٔ بن ابی‌معیط پس از پیمان حدیبیه به مدینه نزد امّ‌سلمه آمد. امّ‌سلمه از او پرسید آیا به سوی خدا و رسولش هجرت کرده‌ای؟ وی پاسخ داد: آری، اما می‌ترسم رسول خدا (ص)، مرا نیز همچون ابوبصیر و ابوجندل به مشرکان بازگرداند. ای امّ‌سلمه! تو می‌دانی که زنان مانند مردان نیستند و خویشاوندانم در

۱- مغازی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ المصنّف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۱۶.

ص: ۳۲

جست‌وجوی منند.

آن‌گاه امّسلمه، داستان آمدن ام‌کلثوم را به مدینه برای رسول خدا باز گفت و آن حضرت فرمود: خداوند درباره زنان پیمان صلح حدیبیه را با نزول آیه دهم سوره ممتحنه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا جاءَکُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلَمُ بِإِیمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَی الْکُفَّارِ نقض کرده است. (۱)

بشارت امّسلمه

خداوند پس از پیروزی مسلمانان در غزوه خندق و شکست خوردن مشرکان و حرکت آنان به سوی مکه، به پیامبر اکرم (ص) وحی کرد که به سبب خیانت یهودیان بنی‌قریظه به مسلمانان هنگام محاصره مدینه در غزوه خندق، به سوی آنان حرکت کند. او سپاهیان خود را فرمان داد تا قلعه‌های بنی‌قریظه را محاصره کنند و آنان را به تسلیم شدن وادارند.

پس از یک ماه محاصره بنی‌قریظه و گفت‌وگوی رئیس قبیله با آنان، یهودیان سرانجام راضی شدند که از پیامبر (ص) بخواهند ابولبابهٔ بن عبدالمنذر را که از اوسیان هم پیمان آنان در جاهلیت به شمار می‌رفت، به سوی‌شان بفرستد تا با او مشورت کنند. ابولبابه از سوی آن حضرت با آنان دیدار کرد و آنان از او

۱- مغازی، ج ۲، ص ۶۳۰.

ص: ۳۳

پرسیدند: «چه سرنوشتی در انتظار ماست؟ آیا به حکم رسول خدا (ص) گردن نهیم؟» ابولبابه گفت: «آری»، اما با اشاره به گلوی خود به آنان فهماند که اگر تسلیم شوند، کشته خواهند شد.

وی پس از خروج از قلعه یهودیان، به خطای خود پی‌برد و فهمید که آنان به سبب گفته او تسلیم نخواهند شد. از این روی، مستقیم به مسجد پیامبر رفت و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و استغفار کرد تا خداوند از گناهش درگذرد.

رسول خدا (ص) در منزل امّسلمه بود که خداوند توبه ابولبابه را پذیرفت و آن حضرت به امّسلمه فرمود به ابولبابه درباره پذیرفته‌شدن توبه‌اش نوید دهد. امّسلمه نزد او رفت و در این‌باره او را بشارت داد: (۱) وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى‌اللهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (توبه: ۱۰۲)

و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند، امید می‌رود خداوند توبه آنها را بپذیرد. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.

۱- سیره ابن‌هشام، ج ۲، ص ۲۴۸.

ص: ۳۴

پیمان‌نامه صلح در سال ششم هجری قمری امضا شد. برخی از مواد این پیمان‌نامه میان مشرکان و رسول‌خدا (ص) چنین بود: «اگر کسی از مشرکان به مسلمانان پناهنده شود، او را باید بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان به مشرکان پناه بَرد، نزد مشرکان خواهد ماند».

بر پایه این ماده، ابوجندل، فرزند سهیل بن‌عمرو که به مسلمانان پناه آورده بود، به مشرکان بازگردانده شد. رسول خدا به مسلمانان فرمود: «اگر صبر کنید، پیروز می‌شوید».

ابوجندل با شماری از دیگر مسلمانانِ در بند، از دست مشرکان گریختند و در جایی پنهان شدند و به کاروان مال التجاره مشرکان مکه حمله کردند و اموال آنان را به غنیمت گرفتند و کسانی را از آنان کشتند و اسیر کردند. از این‌رو، مشرکان مکه به رسول‌خدا (ص) نامه نوشتند که این ماده از پیمان‌نامه حذف شود و رسول خدا (ص) به مسلمانان گریزان‌نامه نوشت که مشرکان از این ماده پیمان‌نامه دست کشیده‌اند و شما می‌توانید به مدینه بازگردید. رسول‌خدا (ص) به ابوبصیر نوشت که با اصحابش به مدینه بیاید. هنگامی که نامه آن حضرت به دست وی رسید، او در بستر احتضار

ص: ۳۵

بود؛ نـامه آن حضـرت را خوانـد و از دنیـا رفت، اما یاران او با هفتاد نفر که ولیـد بن‌ولیـد بن‌مغیره نیز همراهشان بود به سوی مـدینه آمدند و چون به ریگ‌زارهای مدینه وارد شدند، ولید از اسب به زمین افتاد و انگشت پایش شـکست؛ چنان‌که به پوستی بند بود. او در همان حال که زخم خود را می‌بست، بیتی را در خطاب به انگشت پایش خواند که ترجمه آن چنین است: «تو انگشتی هستی که در راه خدا خون‌آلود شدی، در راه خدا این چیز مهمی نیست که دیده‌ای».

ولیـد بن‌ولیـد بن‌مغیره به مـدینه آمد و بر اثر عفونت زخم پایش درگذشت. امّ‌سـلمه همسـر رسول خدا (ص) به آن حضـرت گفت: «اجازه دهید که من بر ولید بگریم و برایش عزاداری کنم». پیامبر (ص) فرمود: «چنین کن».

امّ‌سـلمه زنان را گرد آورد و برای آنان خوراکی فراهم کرد. این دو بیت از اشعاری است که او در سوگ ولید خواند: «ای چشم! بر ولید بن‌ولید بن‌مغیره گریه کن که کسی همچون او برای عشیره‌ای کافی بود». (۱)

هنگامی که پیامبر (ص) از گریستن بر ولید آگاه شد،

۱- مغازی، ج ۲، ص ۶۲۹.

ص: ۳۶

چنین فرمود: «مردم ولیـد را دوست خود گرفته‌اند». (۱) همچنین هنگـامی که پیامبر اکرم (ص) برای رفتن به سوی تبوک فرمان داد، برخی از مسلمانانِ سُست‌ایمان و منافقان به تبلیغات دست زدند تا به بهانه‌های گوناگون از شرکت در این غزوه خودداری کنند و در مـدینه بماننـد. مـاجرای ایـن افراد در سـوره تـوبه آمـده اسـت. بـاری، کسـانی کـه در غزوات شـرکت می‌کردنـد و از پیـامبر فرمـان می‌پذیرفتند نیز از روی بی‌اعتنایی به فرمان آن حضـرت و به انگیزه دنیاخواهی در این جنگ شـرکت نکردند. از این رو، رسول خدا (ص) پس از بازگشت سپاه از تبوک فرمان داد که کسـی با آنان سخن نگوید و آنان ناگزیر به کوه‌های پیرامون شهر پناهنده شدند و تنها خانواده‌های آنان برایشان غذا می‌بردند تا اینکه خداوند توبه آنان را پذیرفت.

امّ‌سلمه می‌گوید:

رسول‌خـدا (ص) به من خـبر داد که تـوبه کعب بن‌مالـک و دوسـتش دربـاره سـرپیچی از فرمـانم و شـرکت نکردن در غزوه تبوک، پذیرفته شده‌است (۲) و من به آنان بشارت دادم که خداوند توبه‌شان را پذیرفته است.

۱- مغازی، ج ۲، ص ۶۲۹.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۰۵۳.

ص: ۳۷

امّ‌سلمه

ودرگذشت فاطمه بنت اسد

بر پایه گزارشی، روزی رسول خدا (ص) حضرت علی (ع) را گریان دید و سبب گریه‌اش را پرسید.

او فرمود: «مادرم چشم از این جهان فرو بست».

رسول خدا (ص) از جایش برخاست و فرمود: «به خدا سوگند که او در حق من مادری کرد».

سپس امّ‌سلمه را فرا خواند و فرمود: «این بُرد و پیراهنم را بر او بپوشان و هنگامی که از غسل دادن او دست کشیدی مرا آگاه کن».

حضرت بر او نماز خواند، حتی به درون قبرش رفت و مدتی در آنجا ماند؛ سپس فرمود: «ای فاطمه!» و پاسخ شنید: «لبیک ای رسول خدا».

آن حضرت فرمود: «آیا یافتی آنچه را برایت

ضمانت کرده بودم؟» فرمود: «آری، خداوند پاداش دنیا و آخرت را به تو بدهد». سپس رسول خدا (ص) دعا کرد که قبرش گسترده و در روز قیامت با کفن محشور شود. (۱)

۱- الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج ۱، ص ۹۱.

ص: ۳۸

ام سلمه و بیماری رسول خدا

هنگامی که رسول خدا (ص) بیمار شد، در خانه امّسلمه به سر می‌برد (۱) تا اینکه عایشه، بدان‌جا آمد و از امّسلمه و زنان دیگر پیامبر (ص) اجازه خواست تا آن حضرت را به خانه خود ببرد. (۲) هنگامی که حضرت به هوش آمد، چنین فرمود: «برادر و صاحبم را بخوانید!» عایشه و حفصه، ابوبکر و عمر را خواستند، اما آن حضرت با آن دو کاری نداشت تا اینکه امّسلمه فرمود: «رسول خدا (ص) جز امیرمؤمنان کس دیگری را نخواسته است». (۳)

بر پایه گزارش دیگری، امّسلمه می گوید: «هنگامی که حضرت در بستر بیماری بود، چنین فرمود: دوست

۱- ارشاد، محمد بن نعمان شیخ مفید، ص ۱۶۸.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ ارشاد، ص ۱۷۲.

۳- همان.

ص: ۳۹

و خلیل مرا بخوانید! عایشه، پدرش ابوبکر را خواست. هنگامی که ابوبکر آمد، آن حضرت صورتش را پوشاند و فرمود: دوستم را بخوانید و او حیرت‌زده بازگشت. حفصه کسی را به دنبال پدرش عُمر فرستاد و هنگامی که او نزد آن حضرت آمد، حضرت صورتش را پوشاند و او نیز حیرت‌زده بازگشت تا اینکه حضرت فاطمه (س) کسی را به سوی علی (ع) فرستاد و هنگامی که علی (ع) آمد، حضرت از جا برخاست و عبایش را بر روی ایشان کشاند. علی (ع) فرمود که آن حضرت هزار حدیث به من آموخت که هر حدیث آن هزار باب است». (۱) بر پایه روایتی، هنگامی که رسول خدا (ص) بیمار و حالش بد شد، امّسلمه شیون کرد. (۲)

۱- بصائر الدرجات، ص ۳۳۴؛ خصال، محمد بن علی بن بابویه، ص ۴۰۳.

۲- طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۳.

ص: ۴۰

دفاع از حریم ولایت

امّ‌سلمه پس از رحلت رسول خدا (ص) همواره از اهل‌بیت (علیهم السلام) دفاع می‌کرد و از همین روی، آن سال از «عطا» (۱) محروم شد. (۲) عثمان در دوران خلافتش، عمار را زد و این کار او، خشم و ناخشنودی امّ‌سلمه را برانگیخت. (۳) پس از قتل عثمان مردم با علی (ع) بیعت کردند. امّ‌سلمه در این‌باره نقل کرده است که:

پیامبر اکرم (ص) کتابی را به من داد و فرمود آن را بگیر و نگاه‌دار و پس از مرگ من هنگامی که دیدی کسی بالای منبر رفت و این کتاب را خواست، آن را به او بده.

۱- مقرری که از سوی حکومت و بیت المال پرداخت می‌گردید.

۲- دلائل الامامه، محمد بن جریر الطبری الشیعی، ص ۱۲۴.

۳- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۶، ص ۱۶۲.

ص: ۴۱

امّ‌سلمه می گوید:

رسول خدا (ص) روحش به آسمان پرواز کرد و ابوبکر به منبر رفت و خطبه خواند و منتظر بودم که آن را بخواهد. هنگامی که او درگذشت، عمر و پس از او عثمان بر منبر رفتند و هیچ یک از آنان از من کتاب را نخواست تا اینکه امیرمؤمنان علی (ع) بر منبر نشست و پس از خواندن خطبه، نزد من آمد و آن کتاب را از من خواست. از او پرسیدم در آن کتاب چیست؟ آن حضرت فرمود: هر چیزی که فرزند آدم بدان نیاز دارد. (۱) آن حضرت پس از چندی به سوی کوفه حرکت کرد. از این رو، نامه‌ها و سفارش‌های خود را نزد امّ‌سلمه سپرد و او هنگامی که امام حسن (ع) بازگشت، آنها را به وی داد. (۲) عایشه از دشمنان خلیفه سوم بود و برای کوچک کردنش او را «نعثل» (۳) می‌خواند، اما هنگامی که مخالفان عثمان او را کشتند و او فهمید که مردم با علی (ع) بیعت کرده‌اند، فریاد برآورد که عثمان مظلوم کشته شد. از

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۸۸.

۲- اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۰۶؛ تهذیب المقال، محمدعلی ابطحی، ج ۴، ص ۱۰۰.

۳- روباه پیر.

ص: ۴۲

این روی، طلحه و زبیر را برانگیخت و آن دو را بر ضد امیرمؤمنان علی (ع) به قیام و شورش واداشت. (۱) بر پایه گزارشی آن دو در مکه به عایشه پیوستند و او را به جنگ با علی (ع) برانگیختند. عایشه نزد امّ‌سلمه، همسر رسول خدا (ص) آمد و گفت:

پسر عمو و شوهر خواهرم خبر داده‌اند که عثمان بی‌گناه کشته شد و بیشتر مردم از بیعت کردن با علی (ع) ناخشنود بوده و گروهی از مردم بصره نیز با او مخالفت کرده‌اند؛ پس اگر تو با ما همراه شوی، شاید خدا امر امت محمد را به دست ما اصلاح کند. (۲)

امّ‌سلمه که از اجتماع آنان به قصد شورش بر ضد علی (ع) آگاه شد، عایشه را نصیحت کرد و فرمود:

رسول خدا (ص) تو را از بیرون رفتن از شهر نهی کرد و فرمود: ستون دین با زنان قوام پیدا نمی‌کند؛ حمیّت زنان فرو بستن دیدگان و پنهان داشتن بدن‌هایشان است. اگر رسول خدا (ص) تو را سرزنش کند، چه می‌گویی. (۳)

۱- تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۱۸۲؛ بلاغات النساء، ابن‌ابی‌طیفور، ص ۸.

۲- تاریخ‌یعقوبی، ج ۲، صص ۱۸۰- ۱۸۱.

۳- الارشاد، صص ۲۳۷- ۲۳۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۸۰- ۱۸۱.

ص: ۴۳

همانا خداونـد این کار را از من و تو برداشـته است. چه می‌گویی اگر رسول خـدا (ص) در بیابان تو را سـرزنش کنـد که حجابی را پـاره‌کردی که خـدا آن را بر تو نهـاد و از سوی او بانـگ زده می‌شود که ای ام‌المؤمنین در خانه بمان، اما طلحه و زبیر نظر عایشه را تغییر دادند و او را به خروج از مکه وا داشتند. (۱)

امّ‌سلمه به عایشه گفت: «تو صداقت رسول‌خدا (ص) را درباره امیرمؤمنان (ع) شکستی و حرمت او را نگاه نداشتی».

وی هنگامی که سفارش‌های خود را بی‌اثر دید، نزد گروهی از مهاجران و انصار رفت و گفت:

شمـا در کشـته شـدن عثمان حاضـر بودیـد و کار آن دو مرد (طلحه و زبیر) را می‌دانیـد. آن دو با علی (ع) بیعت کردنـد و اکنون به گمان خود، خون عثمان را می‌خواهنـد و قصد دارند که همسـر رسول خدا (ص) را با خود بیرون ببرند، اما رسول خدا (ص) از همه زنانش پیمان ستانده است که در خانه خود بمانند. شما آگاهانه با بهترین فرد این امت بیعت کردید که از آغاز شایسته این مقام

۱- تاریخ‌یعقوبی، ج ۲، صص ۱۸۰- ۱۸۱.

ص: ۴۴

بود. رسول‌خدا (ص) هنگام ترک گفتن دنیا، بهتر و شایسته‌تر از او (علی (ع)) نمی‌شناخت.

بسیاری از آنان پس از شنیدن سخنان وی، از طلحه و زبیر کناره گرفتند. بار دیگر امّ‌سلمه نزد عایشه رفت و او را نصیحت کرد و گفت:

نظرت را درباره عثمان می‌دانم، او آب خواست و تو آب را از وی دریغ کردی، و اکنون می‌گویی او مظلوم کشته شده‌و می‌خواهی با شایسته‌ترین فرد که از آغاز برای خلافت سزاوار بوده است، به نبرد بپردازی ...! من از هلاکت و رفتن تو به آتش جهنم می‌ترسم. به خدا سوگند که خداوند فرزند ابوطالب را یاری خواهد کرد. (۱) بر پایه گزارشی دیگر، هنگامی که امّ‌سلمه نصیحت‌هایش را بی‌اثر یافت، حضرت علی (ع) را از انگیزه آنان آگاه کرد و گفت: «این فرزندم عُمَر را که از جانم شیرین‌تر است، به یاری تو می‌فرستم». (۲) حضرت، عُمَر را فرمانده چپ سپاه در جنگ جَمل خواند. (۳) و بعدها به ولایت بحرین گمارد. (۴) در دیگر

۱- ارشاد، صص ۲۳۷- ۲۳۸.

۲- تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، ج ۴، ص ۴۴۵.

۳- همان، ص ۴۸۰.

۴- معارف، ابن قتیبهٔ، ص ۱۳۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۵۲.

ص: ۴۵

گزارش‌ها آمده است که‌امّ‌سلمه فرزندانش عُمَر و سلمه را نزد آن حضرت آورد و عرض کرد:

هُما عَلَیکَ صَدَقَةٌ، لَو یَصلَحُ لِی الخُرُوج لَخَرَجتُ مَعَکَ. (۱) این دو [فرزندانم] فدایی شمایند اگر همراهی ما را مصلحت می‌دانی با شما همراه می‌شویم.

هنگامی که امیرمؤمنان (ع) به سوی شام حرکت کرد، نامه‌ای به عمربن‌ابی‌سلمه در بحرین فرستاد و نوشت: «دوست می‌داشتم که در کنارم باشی؛ زیرا تو پشتیبان من در جهاد با دشمن و در برپایی ستون دین کوشایی». (۲) امّ‌سلمه در اعتراض به معاویه که علی (ع) را بر منبرها سبّ می‌کرد، نامه تندی نوشت و گفت: «شهادت می‌دهم که خداوند، رسولش و او را دوست دارد». (۳)

ابوعبدالله جدلی می‌گوید: «نزد امّ‌سلمه رفتم و او فرمود: علی (ع) را دشنام می‌گویی، اما رسول خدا (ص) او را دوست داشت؟!» (۴)

در جایی دیگر روایت شده است که امّ‌سلمه به

۱- رجال، طوسی، ص ۴۸؛ رجال، ابن‌داوود حلی، ص ۱۵۹؛ طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال، سید علی اصغر بروجردی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳- عقدالفرید، ابن عبد ربه، ج ۴، ص ۳۶۶.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۹۳، ص ۲۲۲.

ص: ۴۶

وی گفت: «آیا رسول خدا (ص) را دشنام می گویی؟» ابوعبدالله جدلی گفت: «پناه بر خدا!» امّ‌سلمه گفت: «از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هرکس علی (ع) را سبّ کند، مرا سبّ کرده است». (۱) امّ سلمه هنگام خروج امام حسین (ع) از مدینه نزد آن حضرت رفت و گفت:

فرزندم! مرا با رفتنت به عراق محزون نکن؛ زیرا از جدّت رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: فرزندم حسین در عراق در سرزمین کربلا به شهادت خواهد رسید.

امام حسین (ع) پاسخ داد:

ای مادر! به خدا سوگند که می‌دانم کشته خواهم شد و سرم از تنم جدا می‌شود و خداوند چنین خواسته است که خاندان و اهل‌بیتم در راه او اسیر و فرزندانم شهید شوند.

سپس حضرت جایگاه شهادتش را به‌امّ‌سلمه نشان داد و او بسیار گریست. (۲) نقل شده است که رسول خدا (ص) شیشه‌ای را به

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۴۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱؛ العوالم الامام الحسین ع، عبدالله بحرانی، ج ۱۷، ص ۱۸۰.

ص: ۴۷

امّسلمه سپرد که در آن خاکی بود و فرمود:

انَّ جَبرَئیلَ اعلَمَنِی انَّ امَّتِی تَقتُلُ الحُسَینَ.

جبرئیل مرا خبر داده است که امت من حسین را می‌کشند.

امّسلمه گفت: آن حضرت آن خاک را به من داد و گفت:

اذا صارَت دماً عَبیطاً فَاعلَمِی انَّ الحُسَینَ قَد قُتِلَ.

هرگاه خون تازه گردید، بدان که حسین کشته شده است.

خاک نزد وی بود و چون آن هنگامه فرا رسید، هر ساعتی به آن شیشه می‌نگریست و چون آن خاک را خون دید، فریاد برآورد: «ای حسین! ای پسر پیامبر خدا!» پس زنان از هر سو شیون برآوردند؛ شیونی که تا آن هنگام در مدینه برنخاسته و هرگز مانند آن شنیده نشده بود. (۱)

۱- تاریخ‌یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶.

ص: ۴۸

رفتار رسول خدا (ص) از زبان امّ سلمه

دیوار حیاط خانه‌های همسران رسول خدا (ص) از جمله امّ سلمه از خشت خام بود و خانه‌های هر کدام حیاط جداگانه‌ای داشت. هنگامی که رسول خدا (ص) به جنگی رفته بود، پس از بازگشت، متوجه دیواری شد که با کاه خشتی بناء شده است. آن حضرت نخست به خانه امّ‌سلمه آمد و فرمود: «این دیوار جدید چیست؟» امّ‌سلمه گفت: «ای رسول خدا خواستم از دید مردم محفوظ باشم». حضرت فرمود: «ای امّ‌سلمه بدترین چیزی که اموال مسلمانان در آن راه خرج شود، ساختمان است» (۱)؛ یعنی انسان نباید از بیت المال برای حفاظت از خودش استفاده کند.

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۸۸.

ص: ۴۹

از امّ سلمه چنین نقل شده است که گاهی پیراهن و ردا و ازار رسول خدا (ص) را با زعفران و ورس رنگ می کردند و پیامبر (ص) آن را می‌پوشید و بیرون می‌آمد. (۱)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۵۰.

ص: ۵۰

روایات امّسلمه

ام سلمه روایات بسیاری از رسول‌خدا (ص)، حضرت فاطمه (س) و ابوسلمه نقل کرده‌است. (۱) مسند او ۳۷۸ حدیث دارد (۲) و محدثان بسیاری از او حدیث شنیده و نقل کرده‌اند. (۳) وی گفته است که آیه تطهیر إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (احزاب: ۳۳) در منزل من نازل شده و در آنجا هفت نفر بودند: رسول خدا (ص)، جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن، حسین و من در کنار در اتاق ایستاده بودم و به حضرت گفتم: «ابی رسول خدا! آیا من هم از این

۱- مسند ابویعلی، ج ۶، صص ۷۰- ۱۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۰؛ التهذیب، ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۸۳.

۲- جمهرة انساب العرب، ص ۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۸۳.

ص: ۵۱

خانـدانم؟» حضـرت فرمود: «تو از زنان پیامبری؛ از این خانـدان (اهل‌بیت) نیستی». مرحوم صـدوق می‌فرماید: «اهل بیت پنج نفرند و جبرئیل نفر ششم آنان است». (۱) همچنین شأن نزول آیه تطهیر و حـدیث کسا را از او چنین نقل کرده‌اند که پیامبر (۲) پس از نزول آیه تطهیر، علی و حسن و حسـین و فـاطمه (علیهم السـلام) را در خانه‌امّ‌سـلمه زیر کسـای خود جـای داد سـپس فرمود: «خـدایا اینان اهل‌بیت منند». امّ‌سـلمه فرمود: «آیا من از خانواده شما نیستم؟» حضرت فرمود: «تو بر خیری». (۳) همچنین از او نقل شده است که از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود:

عَلی بنُ ابی‌طـالِبٍ وَ الا۪ـئِمَّهُ مِن وُلـدِهِ بَعـدِی سادَهُ اهلِ الأرضِ وَ قادَهُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ یَومَ القِیامَـهِ. (۴) علی بن ابی‌طالب و فرزنـدانش (امامان بعد از وی) پس از من سروران روی زمین و پیشوایان روسفیدان در قیامت هستند.

زنی از انصار، اهل‌بیت را دوست می‌داشت و آنان را بسیار یاد می‌کرد. روزی عمر بن‌خطاب او را دید و

۱- خصال، شیخ‌صدوق، ص ۴۰۳.

۲- کتاب سلیم، صص ۱۶۸، ۲۹۸.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۴- امالی، شیخ صدوق، ص ۶۷۸.

ص: ۵۲

گفت: «کجا می‌روی ای پیرزنِ انصاری!» او گفت: «می‌روم تا به آل محمد (ص) سلام کنم و دوباره با آنان عهد ببندم و حقوق آنان را ادا کنم». عمر به او گفت: «وای بر تو! برای آنان حقی بر عهده ما نیست و در زمان رسول خدا (ص) حقی برای آنان بود و امروز آن حق بر تو نیست».

از همین روی بازگشتم و نیامدم تا اینکه امّسلمه آمد و فرمود: «چرا امروز نیامدی؟» داستان دیدارم را با عمر برایش گفتم و آنچه که عمر درباره آنان گفته بود، به وی بازگفتم. امّسلمه فرمود: «این دروغ است. حق آل محمد (ص) تا قیامت بر مسلمانان واجب، همیشگی و پابرجا است». (۱) از وی همچنین روایاتی از پیامبر (ص) درباره غدیر خم (۲)، حدیث «تَقتُلُ عَمّاراً الِفئَةُ الباغِیَةُ» (۳)، اخباری درباره حضرت مهدی (عج) (۴) و اخباری از آن حضرت درباره وقایع کربلا و شهادت امام حسین (ع) نقل شده‌است. (۵) روایات بسیاری از امامان (علیهم السلام) از طریق

۱- کافی، ج ۸، ص ۱۵۶.

۲- کتاب الولایه، عبدالرزاق بن‌عقده، ص ۲۴۴.

۳- تحریر طاووسی، ص ۳۲۲؛ تاریخ‌الإسلام، ج ۱، ص ۳۹۱؛ ج ۲، ص ۳۸.

۴- تاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۴۶؛ تذکرةالحفاظ، ج ۲، ص ۴۶۴.

۵- مسند، احمدبن‌حنبل، ج ۶، ص ۲۹۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵.

ص: ۵۳

امّسلمه درباره امام حسین (ع) و شهادت او نیز نقل کرده‌اند.

جبرئیل شهادت امام حسین (ع) را به پیامبر (ص) در خانه امّسلمه خبر داد. حسین (ع) بدان‌جا آمد که جبرئیل نزد پیامبر بود و فرمود: «امت تو، او را می‌کشند». حضرت فرمود: «تربتی را نشان بده که به خونش رنگین می‌شود». جبرئیل مقداری از آن تربت را برداشت که ناگهان قرمز شد. (۱) روزی امّسلمه در خواب رسول خدا (ص) را با چهره‌ای غمگین دید و حضرت به او فرمود: «من از کربلا و دفن شهدا می‌آیم». او از خواب برخاست و خاک شیشه را خونین دید و دانست که حسین (ع) به شهادت رسیده‌است. (۲)

وی نخستین کسی بود که به سبب شهادت حضرت صدایش را به شیون در مدینه بلند کرد و ماجرا را برای زنان دیگر بازگفت و پس از او دیگر زنان نیز شیون کردند. (۳) روایت کرده‌اند که امام باقر (ع) فرمود: روزی

۱- کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۱۲۹.

۲- امالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۰.

۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ الثاقب فی مناقب الائمه، ابن حمزه، ص ۳۳۱.

ص: ۵۴

پیامبر (ص) در منزل امّسلمه بود و به او فرمود: «کسی را نزد من راه نده». حسین (ع) که کودکی بیش نبود به آنجا آمد. امّسلمه نتوانست او را باز دارد و وی خود را به جدش (پیامبر) رساند. امّسلمه از پشت سر حسین (ع) به اتاق آن حضرت درآمد و دید که حسین (ع) بر سینه پیامبر (ص) نشسته است و پیامبر می‌گرید و چیزی در دست دارد و آن را زیر و رو می‌کند.

سپس پیامبر (ص) به امّسلمه فرمود:

جبرئیل به من خبر داده است که این پسرم (حسین) کشته می‌شود و این خاک از مکان شهادت اوست. آن را همراه خود داشته باش و هرگاه به خون بدل شد، بدان که حبیبم حسین (ع) به شهادت رسیده است.

امّسلمه گفت: «ای رسول خدا از خداوند بخواه تا این سرنوشت را از او برگرداند». پیامبر (ص) فرمود:

چنین کردم؛ اما خدای- عزّوجلّ- وحی کرد که او با شهادت به جایگاهی می‌رسد که هیچ مخلوقی بدان‌جا نخواهد رسید و شفاعت شیعیانش را می‌پذیرد. مهدی (عج) از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از دوستان و شیعیان حسین باشد به

ص: ۵۵

خدا که آنان در روز رستاخیز رستگارند. (۱) امام حسین (ع)، کتاب‌های علم امیرمؤمنان و ذخایر نبوت و ودایع امامت را به امّسلمه سپرد تا پس از شهادتش، او آنها را به امام سجاد (ع) بسپارد. (۲) این کار بر وثاقت و منزلت امّسلمه نزد اهل‌بیت (علیهم السلام) دلالت می‌کند. حتی بنابر روایتی از امام صادق (ع)، رسول‌خدا (ص)، امّسلمه را درباره شأن و منزلت امیرمؤمنان (ع) شاهد گرفت و از حوادث آینده (پدید آمدن مارقین و قاسطین و ناکثین) آن حضرت را آگاه کرد. (۳)

۱- امالی، شیخ صدوق، ص ۲۰۳.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴۳.

۳- معانی‌الاخبار، محمد بن علی بن بابویه، ص ۱۰۴؛ امالی صدوق، ص ۴۶۴.

ص: ۵۶

درگذشت امّ‌سلمه

وی پس از دیگر زنان رسول گرامی اسلام (ص) (۱) و در ۸۴ سالگی (۲) در سال ۶۱ ه. ق درگذشت (۳) و در بقیع دفن شد (۴) و فرزندش سلمه و عمر، او را در قبر گذاشتند. (۵)

۱- معرفهٔ الصحابه، ج ۶، ص ۳۲۱۸.

۲- طبقات الکبری، ج ۸، ص ۸۷.

۳- انساب الاشراف، ص ۴۳۲، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴- الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۹۲۱.

۵- انساب الاشراف، ص ۴۳۲.

ص: ۵۷

درس‌هایی از زندگانی امّ‌سلمه

زنان جامعه امروزی باید بدانند که قرآن برترین الگوی‌های بانوان را شناسانده است؛ زنانی که در نخستین جامعه اسلامی می‌زیستند بـا پیروی از قرآن و سـنت رسول خـدا (ص) توانسـتند به قله‌هـای رفیع معنویت گام نهنـد، امّ‌سـلمه، یکی از آنان است. وی از حریم ولایت دفاع کرد و نزد امامان معصوم (علیهم السلام) از منزلت ویژه‌ای برخوردار بود.

زنـان مسـلمان بـا پیروی از امّ‌سـلمه می‌تواننـد همچون او از حریم ولاـیت دفـاع کننـد و فرهنگ اصـیل اسـلام محمـدی را در جامعه بگسترند. وی از زنانی بود که فرزندان خود را به یاری امیر مؤمنان فرستاد.

زن مسـلمان همچون امّ‌سـلمه باید از شوهر و فرزندان خود در راه هدف‌های مقدس الهی بگذرد و آنان را در برابر اسـلام و اهل‌بیت (علیهم السلام) فدا کند. قبیله

ص: ۵۸

امّ‌سلمه مانع هجرت او به مدینه شده بودند و حتی فرزندش را از وی جدا کردند، اما او با پایداری در راه هدف توانست بر دشمنان اسلام پیروز شود.

وی زنی با ایمان و باتقوا بود و از این روی امامان به او اعتماد داشتند و همین اعتماد سبب شد که امام حسین (ع) ودائع امامت را به او بسپارد تا وی آنها را پس از شهادتش به امام سجاد واگذارد. زنان این روزگار نیز با ایمان و تقوا می‌توانند به رتبه بلندی از معرفت دست یابند تا چشمه‌های حکمت به روی خود بگشایند.

عُمر دراز و با برکت امّ‌سلمه سبب شد که او امام حسین (ع) را ببیند و هنگام شهادت آن حضرت زنده باشد. او نخستین فردی بود که در مدینه از شهادت وی آگاه شد و در این باره شیون و ناله سر داد و تنها برای دفاع از مظلومیت اهل‌بیت که حق مطلق بودند، به صحنه آمد و از قدرت و شوکت بنی‌امیه نهراسید. زنان امروزی نیز باید از حق دفاع کنند و از دشمن نهراسند و هرگز خود را به جلوه‌های مادیات و دنیا واندهند و عمرشان را به چراگاه شیطان بدل نسازند به ویژه در این عصر که دشمن با فریب‌کاری‌ها و زیباسازی‌ها در پی آلوده کردن آنان و دور ساختنشان از قرآن و پیروی از سنت رسول خدا (ص) و امامان پاک نهاد (علیهم السلام) است.

ص: ۵۹

کتابنامه

۱. الارشاد، محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیه ۱۳۷۶ ه. ش.

۲. اسدالغابه، علی بن محمد بن اثیر، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و دیگران، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۳. اسماء الصحابهٔ الرواهٔ، ابن‌حزم، تحقیق: سید کسروی حسین، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۲ ه. ق.

۴. الاصابه فی تمییز الصحابه، احمدبن علی بن حجر، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و دیگران، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵. امالی، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، چاپ اول، مؤسسهٔالاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ه. ق.

۶. الامامهٔ و السیاسهٔ، عبدالله بن مسلم بن‌قتیبه، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، قم، انتشارات رضی، ۱۴۱۳ ه. ق.

۷. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق: سهیل ذکار و ...، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ه. ق.

ص: ۶۰

۸. بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسهٔ الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.

۹. بصائر الدرجات الکبری، محمد بن الحسن صفار، تحقیق میرزا محسن کوچه باغی، تهران، مؤسسهٔ الاعلمی، ۱۴۰۴ ه. ق.

۱۰. بلاغات‌النساء، ابن‌طیفور، قم، مکتبهٔ بصیرتی.

۱۱. تاریخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ ه. ق.

۱۲. التاریخ الصغیر، محمدبن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفهٔ، ۱۴۰۶ ه. ق.

۱۳. تاریخ الطبری، محمدبن‌جریر طبری، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت.

۱۴. التاریخ الکبیر، محمدبن اسماعیل بخاری، بی‌جا، بی‌تا.

۱۵. تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر.

۱۶. التحریر الطاووسی، الشیخ حسن بن زید الدین (صاحب المعالم).

۱۷. تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال للنجاشی، محمدعلی ابطحی، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۷ ه. ق.

۱۸. الثاقب فی مناقب الائمه، محمد بن علی بن‌حمزه طوسی، تحقیق نبیل رضا علوان، چاپ دوم، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ ه. ق.

۱۹. الجرح و التعدیل، ابوحاتم رازی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۲۷۱ ه. ق.

ص: ۶۱

۲۰. جمهرهٔ انساب العرب، علی بن احمد بن حزم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۲۱. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسهٔ الامام المهدی، بی‌تا.

۲۲. الخصال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

۲۳. دعائم الاسلام، قاضی نعمان‌بن محمد تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دار المعارف، ۱۳۸۳.

۲۴. دلایل الامامهٔ، محمدبن‌جریر طبری، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیهٔ، چاپ اول، قم، مؤسسهٔ البعثهٔ، ۱۴۱۳ ه. ق.

۲۵. رجال‌ابن‌ابی‌داود، تقی الدین حسن‌بن علی‌بن داود، نجف، المطبعهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۹۲ ه. ق.

۲۶. سیر اعلام‌النبلاء، محمد بن احمد ذهبی، چاپ هفتم، بیروت، مؤسسهٔ‌الرسالهٔ، ۱۴۱۰ ه. ق.

۲۷. السیرهٔ النبویه، محمد بن اسحاق بن‌هشام، تحقیق: مصطفی السقا، قم، انتشارات ایران، ۱۳۶۳ ه. ش.

۲۸. سیرت رسول الله، قاضی ابرقوه، تصحیح دکتر اصغر مهدوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱ ه. ش.

۲۹. شرح نهج‌البلاغهٔ، ابن‌ابی‌الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات کتابخانه مرعشی نجفی، ناشر دار احیاء الکتب العلمیه.

ص: ۶۲

۳۰. الطبقات الکبری، محمد بن‌سعد، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۰ ه. ق.

۳۱. طرائف المقال فی معرفه طبقات الرجال، سید علی اصغر بروجردی، تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ اول، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ه. ق.

۳۲. العقد الفرید، ابن‌عبدربه، شرح و ضبط: احمد امین و احمد الزین، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.

۳۳. العوالم، الامام الحسین (ع)، عبدالله بحرانی، تحقیق: مدرسه الامام المهدی (عج)، چاپ اول، قم، چاپخانه امیر، ۱۴۰۷ ه. ق.

۳۴. الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، انتشارات انجمن آثار ملی.

۳۵. کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر اهل‌البیت (علیهم السلام).

۳۶. کتاب الولایهٔ، ابن‌عقده، کوشش: عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین، چاپ اول، قم، انتشارات دلیل، ۱۴۲۱ ه. ق.

۳۷. المحبر، محمدبن حبیب بغدادی، بی‌جا، بی‌تا.

۳۸. المستخرج من کتاب حل الاشکال، حسن بن زین الدین، تحقیق: فاضل جواهری، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۱۱ ه. ق

۳۹. مسند ابویعلی، ابویعلی موصلی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطاء، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیهٔ، ۱۴۱۸ ه. ق.

۴۰. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دارصادر.

ص: ۶۳

۴۱. المصنف، عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، تحقیق: سعید محمد الحمام، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه. ق.

۴۲. المعارف، عبدالله‌بن مسلم بن‌قتیبه، تحقیق: دکتر ثروة عکاشه، چاپ دوم، مصر، دارالمعارف.

۴۳. معانی الاخبار، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ه. ش.

۴۴. معرفة الصحابة، ابونعیم، تحقیق عادل‌یوسف الغرازی، چاپ اول، ریاض، دارالوطن، ۱۴۱۹ ه. ق.

۴۵. المغازی، واقدی، تحقیق: مارسدن جونس، چاپ سوم، بیروت، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ ه. ق.

۴۶. المناقب، الموفق‌بن احمد مکی، تحقیق: مالک محمودی، چاپ دوم، قم، مؤسسة نشر اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ه. ق.

۴۷. وسائل‌الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، چاپ ششم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ه. ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـداد‌گی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سـره الشـریف) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاـب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکـاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشـگاهها، اماکن مـذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹